

رد پای هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی^۱

نصرت‌الله رستگار

چکیده

شاهنامه فردوسی در واقع تلاشی بود برای بازشناسی تاریخ باستان و هویت ایرانی که در برخورد بیگانگان مهاجم مورد تهدید قرار گرفته بود. نویسنده در این مقاله کوشیده است با بررسی آماری و تعریف و تلقی فردوسی در جای‌جای شاهنامه تعریفی از ایران و هویت ایرانی از منظر شاهنامه فردوسی و در دوره‌های مختلف آن به دست دهد. بر این اساس مفهوم ایران که در کتابهای نخستین، و در واقع در بخش اساطیری شاهنامه، هنوز ناشناخته است در دوره‌های بعد به تدریج ظهور می‌یابد و سپس تحولاتی را از سر می‌گذراند که در این مقاله به تفصیل و با ذکر شواهد معرفی و بررسی شده است.

کلید واژه‌ها: شاهنامه، فردوسی، ایران، هویت ایرانی.

۱. اصل آلمانی این مقاله در سپتامبر ۲۰۰۵ در سمپوزیوم «هویت ایرانی در مسیر تاریخ» در رُم ارائه و در سال ۲۰۱۰ در مجموعه مقالات همان سمپوزیوم چاپ شد:
N. Rastegar, "Souren Iranischer Identität in Fridausis *Sahname*," *Iranian Identity in the Course of History*, Proceedings of the Conference Held in Rom, 21-24 September 2005, ed. Carlo G. Cereti *et al*, Roma, Instiuto Italiano per l'Africa e l'Oriente, 2010, pp. 265-287.

بسی رنج بردم بدین سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی^۲
این بیت که به عنوان مطلع سخن نقل شد، بیان می‌کند که فردوسی طی
سی سال کار روی شاهنامه‌اش کوشید تا به ایرانیان تاریخ باستان و
هویت فرهنگیشان را نشان دهد؛ به ایرانیانی که در زمان فردوسی اعراب
آنان را با تحقیر «عجم» (غیر عرب) می‌نامیدند.

سرانجام پس از ۳۵ سال کار مداوم بود که، به تعبیر هاینریش هاینه،
شاعر قرن نوزدهم آلمان، «داستانی از عهد باستان» به وجود آمد «تا دیگر
از ذهن» هیچ پارسی‌زبانی «بیرون نرود». و این به درستی همان انگیزه و
رسالت فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است (خاتمه ۹۱۲-۹۱۳):^۳

چو این نامورنامه آمد به بن ز من روی کشور شود پرسخن
نمیرم ازین پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام

شاهنامه که به صورت مثنوی در بحر متقارب سروده شده و حدود پنجاه و چند
هزار بیت را شامل می‌گردد، به مثابه آینه و واسطه‌ای است برای بیان حماسی
روایات فرهنگی و تاریخی ایران قبل از اسلام. فردوسی روایات ایرانی مربوط
به تاریخ و فرهنگ دورانهای پیش از اسلام را که در قرن چهارم هجری هنوز به
صورت پراکنده چه کتبی چه شفاهی اینجا و آنجا به دست آورده بود، بر پایه
«هنجارهای همیشه ثابت»^۴ نشان نمی‌دهد، بلکه بدانها از دیدگاه «تطور
تاریخی»^۵ می‌نگرد و آنها را به همین ترتیب منعکس می‌سازد. به عبارت دیگر،

۲. نقل از: ژول مول، شاهنامه فردوسی، تهران، جیبی، دیباچه، ص ۱۰۳. خالقی مطلق این بیت
را مضبوط نداشته و آن را در زیرنویس آورده است: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به
کوشش جلال خالقی مطلق. تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶ش، دفتر
هشتم، ص ۴۸۷، زیرنویس ۱۱.

۳. در نقل ابیات از متن فارسی، شماره‌گذاری کتابها و بیت‌شماری ژول مول و تصحیح
شماره‌گذاری آنها توسط فریتس ولف (۱۹۳۵: پنج-ده) تبعیت کرده‌ام، بدین صورت: اول
شماره کتاب (پررنگ) و بعد از / شماره بیت.

4. normative
5. evolutionar

این روایات شفاهی و کتبی مربوط به دورانهای قبل از اسلام ایران در شاهنامه طوری مرتب و به نظم کشیده شده‌اند که ما شاهد روند تکاملی و تطوری جوامع انسانی و گذار آنها از دورانهای اساطیری و پیش از تاریخ (کتابهای ۱-۱۳) به دوره نیمه تاریخی (کتابهای ۱۴-۱۹) و سپس به دوره تاریخی (کتابهای ۲۰-۵۰) هستیم: از اشکال اولیه و بدوی زندگی در عصر حجر (کتابهای ۱-۲) تا دوره فلز (کتابهای ۲-۴) و از زندگی روستایی به شهری (کتابهای ۱-۶) و از تشکلات مدنی و فرمانروایی محلی به حکومتهای ملی و بین‌المللی (کتاب ۲ بی). این نحوه نگرش به اصطلاح «تطوری» فردوسی فقط دربرگیرنده تحول ساختارهای اجتماعی و حکومتی ایران که در بخش اساطیری توصیف می‌شوند، نیست؛ بلکه مراحل تکوینی تحولات فرهنگی ایران، و در همین زمینه نیز، مراحل تکوینی هویت ایرانی را شامل می‌گردد که باید آن را دقیق‌تر مشخص کرد.

مفهوم هویت ایرانی

مقدمتاً این سوال مطرح می‌شود که آیا فردوسی در داستانهای روایی شاهنامه به طور منسجم، به‌ویژه درباره چنین «هویتی» نظریه مشخصی را ارائه داده است؟^۶ پاسخ به این پرسش هم منفی و هم مثبت است: منفی از این جهت که ما در هیچ بخشی از شاهنامه، چه در روایات باستانی و چه در ابیاتی که حاوی نظریات شخصی فردوسی است، مطلبی با این عنوان یا متن مستقلی برای این موضوع پیدا نمی‌کنیم؛ و مثبت به این دلیل که فردوسی در بسیاری از ابیات شاهنامه، به‌طور پراکنده و ضمن نقل داستانها، مشخصه‌هایی از رفتار و شخصیت تعدادی از شاهان، شاهزادگان، پهلوانان، رزمندگان، هنرمندان، مهندسان، صنعتگران، پیشه‌وران و حتی افراد معمولی و ساده را به‌دست می‌دهد که ما می‌توانیم آنها را

۶. البته در شاهنامه، چه در مقدمه و چه در پنجاه کتاب روایی آن، ابیات زیادی هم وجود دارند که حاوی و مبین بینش و نظرات اخلاقی (فلسفی)، سیاسی، اجتماعی، زیباشناختی، ایدئولوژیکی و ارزیابیهای شخصی فردوسی است و همین امر بر ارزش شاهنامه افزوده است. در مقالات قبلی‌ام این مطلب را بیشتر توضیح داده‌ام (نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو ۲۰۰۵؛ همو ۲۰۰۶).

ملاک برداشت ایرانیان از هویت خودشان قلمداد کنیم و بر همین اساس به بازسازی این «ردپای هویت ایرانی» در شاهنامه بپردازیم.^۷ به طور مثال، بخشی از پیشگویی رستم فرخزاد در مورد پیروزی قریب‌الوقوع اعراب نومسلمانان بر ساسانیان و خطر نابودی فرهنگ و هویت ایرانی، به وضوح نشان می‌دهد که فردوسی (و یا رستم فرخزاد) تصور روشن و دقیقی از سنت فرهنگی و هویت ایرانی در دوران پیش از اسلام داشته، ولو آن را مشخصاً و به طور مستقل و منسجم ارائه نکرده است. چند بیتی از این پیشگویی مشهور را که بسیار نقل شده است، از زبان رستم فرخزاد بشنویم (۱۰۵۵۰ب):

چو با تخت منبر برابر شود	همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد این رنجهای دراز	شود ناسزا شاه گردن‌فراز
ز ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سَخنها به کردار بازی بود

طبق فهرست فریتس ولف، از کتاب ۴ به بعد، ابیات زیادی را می‌بینیم که در آنها نام کشور «ایران» و همین طور شهر ایران / ایرانشهر، ایران‌زمین، و بوم ایران ذکر شده است که اغلب برای تفکیک حد و مرز جغرافیایی یا برای بیان همبستگیها و ارتباطات ایران با کشورهای همسایه به کار رفته است؛ در جاهای دیگر متن، نام جغرافیایی «ایران» به‌طور استعاره و نمادین برای تمام اعضای جامعه چندملیتی ایران آمده است (۱۱۴/۴۰):

برآشفت ایران و برخاست گرد
همی هر کسی کرد ساز نبرد

در شاهنامه لفظ «ایرانی» که به عنوان صفت از نام کشور ایران مشتق

۷. این سؤال که آیا «هویت ایرانی» در دوره پیش از اسلام در سایر متون ساسانی توصیف شده، موضوع این مقاله نیست و باید جداگانه مورد پژوهش واقع شود. البته در کنفرانس رُم به این موضوع توجه شده بود. مجموعه مقالات ارائه شده در آن کنفرانس، در سال ۲۰۱۰ تحت عنوان «هویت ایرانی در مسیر تاریخ» منتشر شده است، من جمله متن آلمانی همین مقاله (نک: رستگار ۲۰۰۶؛ نیز بالا، زیرنویس ۱).

شده^۸ و اغلب به صورت جمع «ایرانیان» می‌آید، نشانه‌ای است برای تعلق داشتن به یک حکومت و یک فرهنگ مشترک که همه بدان وابسته‌اند و متعهد، به‌ویژه آنجا که «ایرانیان» از «انیرانیان» منفک می‌شوند: ابتدا ایرانیان از تورانیان و بعداً به تدریج از ترکان یا تازیان و دیگران.^۹

از این گذشته در شاهنامه از نقطه نظر فرهنگی و نیز سیاسی-دولتی به عناوین و نشانه‌هایی برمی‌خوریم که از کتاب ۶ به بعد آمده است: مثلاً در زمینه‌های نظامی و جنگی: ایران گروه، سواران/گردان ایران که اقوام ایرانی زیادی بدان تعلق دارند مانند کوچ، بلوچ، کرد، خوزی، دیلمی، طبری، گیلی، ارمنی، الانی و...^{۱۰} یا صفت «پارسی» مشتق از نام استان «پارس» (جمع آن «پارسیان») که گاهی به معنی «ایرانی» به کار رفته و گاهی هم فقط فردی یا جمعی از این استان را به این نام می‌خوانند، و نیز جابه‌جا از «دهقان» (ملاک بزرگ)، آزاده/آزادگان و پهلوی نیز به عنوان مترادف با ایرانی/ایرانیان یاد شده است.^{۱۱} عباراتی نیز وجود دارند مانند «آیین پیشینگان»، «راه پدر» و نیز «رسم کیان» یا «رسم و راه شاهان» که به سنتهای فرهنگی و حکومتی ایران قبل از اسلام اشارت دارند.

لذا جای تعجب است که در شاهنامه، علی‌رغم اشاراتی که ذکر شد، هیچ‌گونه اصطلاح یا اسم عامی برای مفهوم هویت ایرانی وجود ندارد، مگر همان لفظ «ایرانی» که همچنان به همان معنای صفت «ایرانی» و قید «ایرانی بودن» تا به امروز به کار می‌رود. واژه‌های جدید مانند «هویت ایرانی»، «ایرانیّت» یا «ملت ایران» که در

۸. زبان‌شناسان لفظ «ایران» (iran) را صورت جدیدی از لفظ پهلوی ایران (ēran) یا ایرانشهر (ērānšahr) و پارتی ایران (airān) و فارسی باستان آریانام (ariyanām: سرزمین آریاییها) که جمع اضافه‌ی ملکی «آریا» است، می‌دانند. همان‌طور که ذکر شد، در شاهنامه فقط صحبت از «ایران/ایران‌زمین/شهر ایران» یا «بوم ایران» است و از لفظ «آریا» (که در فارسی باستان به صورت arya بوده)، اصلاً سخنی نیست (قس: بیلی ۱۹۸۷: ۶۸۱ بی).
۹. نک: ولف ۱۹۳۵: زیر «نیران»؛ لفظ پهلوی «نیران/انیران» به معنی «غیر ایرانی» در این ابیات آمده است: ۲۹۶/۴۳، ۵۰۴، ۲۵۶۰.

۱۰. برای ابیات مربوط به این موضوع، نک: ولف ۱۹۳۵: ذیل همان نامها.
۱۱. در مورد ابیات مربوط به این موضوع، نک: ولف ۱۹۳۵: تحت این نامها. در شاهنامه الفاظ «پارسی» و «پهلوی» به عنوان نام دو زبان ایرانی نیز به کار رفته است.

مباحث علوم سیاسی به عنوان ترجمه واژه‌های غربی مثل *Iranische Identität* و یا *iransche Nationalität* و یا *iransche Nation* ساخته شده‌اند، همگی واژه‌هایی نوین‌اند که از اواسط قرن نوزدهم به بعد پس از شکل گرفتن یک دولت ملی مدرن در ایران و در بطن فرایند «جهانی شدن» وضع شدند و در درجه اول، برای مرزبندی بین ایران و کشورهای همسایه‌اش که در آن زمان تحت سلطه استعمارگران بودند.

مبانی اساطیری حکومت شاهنشاهی و فرهنگ ایران

همان‌طور که در آغاز ذکر شد، فردوسی سنتهای فرهنگی و حکومتی ایران پیش از اسلام را نه از زاویه هنجارهای ثابت (نرماتیو) بلکه از دیدگاه تطوری-تاریخی، یعنی در بطن روند تکوینیشان به زنجیر کلام زیبا و موجز خود کشیده است؛ لذا وی در همان آغاز کتاب اول (کیومرث) به نقل بدوی‌ترین مراحل فرهنگی و حکومتی بشر برمی‌گردد و سپس تحول آن وقایع را در یک روند تکاملی نقل می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه یک دولت و فرهنگ ایرانی شکل گرفته، ادامه یافته و چگونه در اواخر دوران ساسانیان دچار از هم گسستگی و انحطاط می‌گردد. در بطن همین تحولات است که «هویت ایرانی» هم به تدریج به وجود می‌آید و سرانجام به مخاطره می‌افتد. در اینجا اجمالاً نظری می‌اندازیم به این وقایع و تحولات در بخش اساطیری شاهنامه:^{۱۲}

در سه کتاب اول (کیومرث، هوشنگ، تهمورث) از ایران، و ایرانی و از پارس و پارسی و از هیچ کشور و مردم دیگری نامی برده نمی‌شود و همین‌طور از آزاده/آزادگان. کیومرث اولین شاه جهان است، او به تعلیم و تربیت انسانهای اولیه و عریان می‌پردازد و آنها را در غار ساکن می‌کند، به آنها می‌آموزد که از پوست پلنگ لباس (پلنگینه) تهیه کنند و بپوشند، سپس ایشان را به «کیش» خود (یزدان پرستی) دعوت می‌کند که بر مبنای ثنویت خوب و بد استوار است (۱/۱۶-ب و ۴۷-ب).^{۱۳} شاهان

۱۲. برای شرح مبسوط این وقایع، نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو ۲۰۰۵؛ همو ۲۰۰۶.
 ۱۳. در مورد «مشروعیت مذهبی حکومت هخامنشیان» که شباهتی به این نوع حکومت «دینی-دنیوی» دارد، نک: آن ۱۹۹۲. توضیحاً باید متذکر شوم که طبق فهرست ولف در

بعدی هم تا کتاب چهاردهم به اشاعه این باور و اعتقاد اولیه یزدانپرستی اهتمام می‌ورزند،^{۱۴} به استثنای ضحاک که با ابلیس هم‌کیش و هم‌بیمان است (کتاب پنجم). اما «یزدان‌پرستی» در کتاب پانزدهم بر اثر ظهور زردشت و دین و کتابش، اوستا تغییراتی پیدا می‌کند و به طور کتبی تثبیت می‌شود. البته اصول و ستونهای یزدان‌پرستی که همان «خداپرستی» است، در تمام شاهنامه بلا تغییر می‌ماند و یکی از ارکان اساسی و مهم فرهنگ ایرانی را تشکیل می‌دهد.

رواج و توسعه فرهنگ و تمدن در جهان پس از کیومرث توسط هوشنگ، تهمورث و جم ادامه پیدا می‌کند: کشورها ذکر نمی‌شود (۴/۲)، هوشنگ در تداوم سنت کیومرث، به آبادانی کشورش می‌پردازد: از سنگ آهن، آهن را استخراج می‌کند، خود به پیشه آهنگری مشغول می‌شود و ابزارهایی از آهن می‌سازد، آبراهه‌هایی ایجاد می‌کند، کشاورزی و دامداری را توسعه می‌دهد و نیز آموزش تهیه لباس از پوست، چرم و خز حیوانات را. هوشنگ آتش را کشف می‌کند، سپس آتش در آتشکده‌ها مورد احترام و ستایش واقع می‌شود. هوشنگ «جشن سده» را بنیان می‌گذارد؛ آئینی که به‌ویژه بعد از ظهور زردشت در ایران به عنوان یکی از مظاهر فرهنگ ایرانی تا به امروز برپا می‌گردد (۱۴/۲۰، ۱۵، ۳۹ بیه‌نک: ولف ۱۹۳۵: ۲۷۱ «جشن سده»).

تهمورث در ادامه سنت یزدان‌پرستی، با هدف پاک کردن جهان از بدی بر تخت می‌نشیند. ابتدا تهیه لباس از پشم و موی حیوانات را باب می‌کند، همین‌طور رام و اهلی کردن بعضی از حیوانات و طیور را، سپس خود به تزکیه نفس و روان می‌پردازد و بعد اهریمن بدنهاد را به بند می‌کشد و سوار بر او به کشورگردی می‌پردازد. همچنین بر همه دیوان پیروز می‌شود و آنها را نیز به بند می‌کشد (بدین جهت لقب «تهمورث

هیچ جای شاهنامه نامی از «اهورمزدا»، «اهوره» و یا «مزدا/مزدیسنا» برده نشده است، مگر یک بار (۶۷۶/۲۹) از «هورمزد» (= اهورمزد).
۱۴. ابتدا در حکومت جهانی چهار پادشاه اول و سپس حداقل در ایران و توران.

دیوبند» را می‌گیرد و از آنان «دانش» و «هنر» «نیشتن» نزدیک «سی خط» را می‌آموزد:

نیشته یکی نه، چه نزدیک سی چه رومی چه تازی و چه پارسی
 چه سغدی چه چینی و چه پهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی
 (۴۷-۲۷/۳)

جم هم به توسعه و رشد فرهنگ و تمدن ادامه می‌دهد، سنت یزدان‌پرستی را سازماندهی می‌کند و خود در کنار مسؤلیت فرمانروایی، وظیفه «موبدی» را نیز بر عهده می‌گیرد: هم شهریاری و هم موبدی (۶/۶).^{۱۵} وی سپس بقیه قشرهای اجتماعی را سامان می‌دهد و برای هر یک از آنها وظایف اجتماعی مشخصی را تعیین می‌کند. علوم، به خصوص علم پزشکی و علوم ساختمان، صنایع، هنرهای دستی، اسلحه‌سازی، کشتیرانی و ساخت وسایل نظامی و همین‌طور پیشه‌وری را توسعه می‌دهد؛ و نیز پارچه‌بافی، لباس‌دوزی، گوهری، زرگری را (۸/۴-۵۰).

او به مناسبت تاجگذاری و به تخت نشستنش «جشن نوروز» را بنیاد می‌نهد که از آن پس به یک آیین ایرانی تبدیل می‌گردد و هر سال در سراسر کشور جشن گرفته می‌شود. جم در اواخر حکومت عادلانه‌اش که طی آن مرگ از میان می‌رود از راه راست، یعنی یزدان‌پرستی، منحرف می‌شود، خود را خدا می‌پندارد و از آن پس مستبدانه فرمان می‌راند. لذا مردم و سپاهیان در حکومت جهانی «ایرانی» اش علیه او قیام می‌کنند. در شاهنامه اینجا برای اولین بار لفظ «ایران» مطرح می‌گردد (۱۸۸/۴):

۱۵. موبدان برای اولین بار در کتاب سوم مطرح می‌شوند و در سپاه تهمورث خدمت می‌کنند. آنان هنوز تشکیلات سازمانی دیگری ندارند (۳/۳) ولی در زمان جم قشر موبدان (آموزیان/کاتوزیان) از بقیه اقشار جامعه مجزا شده و به دیری در کوهستانها اعزام می‌شوند تا در آنجا به ذکر خدا مشغول باشند (۲۰-۱۸/۴). جم و منوچهر شاهان بزرگی هستند که خود را هم شاه و هم موبد می‌دانند. البته، هرچند جدایی دین از حکومت ابتدا به دست ضحاک صورت می‌پذیرد که در واقع هم‌پیمان با ابلیس است، اما در کشور او موبدانی نیز وجود دارند که گاه و بیگاه به او کمک می‌کنند (مثلاً برای تعبیر خواب او ۷۶/۵ بب.). در کتابهای بعدی، در بخش نیمه‌تاریخی و به‌ویژه در بخش تاریخی نیز موبدانی هستند که در مناصب دولتی هم شاغل می‌باشند.

از آن پس برآمد از ایران خروش پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
ضحاک (با همدستی ابلیس) پدر خود را در «گنگ دژ هوخت» (بیت المقدس /
اورشلیم: ۳۴۱/۵) به قتل می‌رساند، تخت او را تصاحب می‌کند و بدین ترتیب
شاه اعراب می‌شود. وی کمی بعد به درخواست نظامیان شورشی ایران به ایران
می‌آید. در شاهنامه او اولین شاهی است که به عنوان «شاه ایران زمین» بر تخت
می‌نشیند و بر جهان حکومت می‌کند (۱۹۶/۴). از این پس یزدان پرستی که
توسط جم سازماندهی شده بود، از حکومت جدا می‌گردد. آنچه از لحاظ سیاسی
اهمیت دارد یکی قیام کاوه آهنگر علیه ضحاک و دیگری پیروزی فریدون بر
ضحاک است (کتاب پنجم)؛ «گرزه گاو سر» که فریدون آن را برای این رزم
طراحی کرده بود و پیش‌بند چرمی کاوه که آن را بسان پرچی بر سر نیزه‌ای
کرده بود، «درفش کاویان» از این پس نماد و نشانه‌ای می‌گردند برای قدرت و
وحدت شاهنشاهی ایران.

فریدون در اول ماه مهر بر تخت پادشاهی می‌نشیند و بر جهان عادلانه
حکومت می‌کند (کتاب ششم). در ابتدای همین کتاب می‌آید: «پرستیدن مهرگان
دین اوست» (۹/۶)، و از بیت ۴۰ به بعد معلوم می‌شود که «مهرکیشی» مترادف با
«یزدان پرستی» است.^{۱۶} او سپس برای اولین بار مرزهای سیاسی و جغرافیایی
کشور جهان شمولش را مشخص می‌کند و آن را به سه بلوک بخش می‌نماید و
فرمانروایی بر هر یک از آنان را به یکی از سه پسرش واگذار می‌کند
(۲۰۳/۶-۲۹۰): خاور و روم را به سلم می‌بخشد با عنوان «خاورخدای». مناطق
شمالی در ترکستان و چین (توران زمین) را به تور می‌دهد با لقب «سالار ترکان و
چین»، و مناطق مرکزی و جنوبی ایران و نیز «دشت نیزه‌وران» را که شامل
عربستان و یمن نیز هست و مناطق شرق ایران و قسمت‌هایی از هند را به سومین و
جوان‌ترین پسرش، ایرج، که قبلاً پس از آزمودن شایستگی ولایتعهدی پسران، او

۱۶. این یک اشاره تاریخی است به «مهرکیشی» که در هزاره دوم پیش از میلاد و قبل از
ظهور زردشت، دین اکثر ایرانیان بوده و بعد از زردشت، هم در ایران و هم در دیگر
کشورهای جهان، پیروانی داشته است.

را به جانشینی خود تعیین کرده بود، می‌بخشد و او را «ایران‌خدا» می‌خواند (۳۲۱-۳۰/۶). لقب «ایران‌خدا» در شاهنامه اولین بار در همین جا آمده، بعداً هم القاب «شاهنشاه / شاهنشاه ایران زمین»، «شهنشاه / شاه گیتی / جهان» مطرح می‌شوند.^{۱۷} شاهان ایران خود را شاه هفت کشور جهان می‌دانند.^{۱۸}

۲. تا این جای شاهنامه هنوز بین سکنه ایران که شامل سکنه یمن و توران و روم و خاور نیز می‌شود، از لحاظ ملیت، زبان و یا فرهنگ تفاوتی که در متن به آن اشاره شده باشد، وجود ندارد؛ همه مردم تحت فرمان فریدون، چه در ایران یا در توران، روم و خاور و یمن، همه یزدان‌پرست هستند و همگی به یک زبان که همان زبان رسمی کشور است، سخن می‌گویند و همگی تابع یک سنت مشترک فرهنگی و یک حکومت شاهنشاهی مرکزی هستند. اما به‌زودی بین ایران و توران دشمنی و جنگ بروز می‌کند. علتش به قتل رسیدن ایرج، ولیعهد محبوب ایران، به دست دو برادر مسن‌ترش در توران است که انتخاب پدر را در مورد ولیعهدی ایرج قبول ندارند. قتل ناجوانمردانه ایرج موجی از انزجار و تنفر را در ایران بر می‌انگیزد که جنگهای موسوم به «کین ایرج» توسط منوچهر علیه توران را به دنبال دارد. منوچهر موفق می‌شود سلم و تور، عموهای مادرش، را گردن زند و سرشان را به نزد پدر بزرگش فریدون بفرستد که این خود کمی بعد موجب لشکرکشیهای کین‌طلبانه افراسیاب و ارجاسپ علیه شاهان ایران می‌گردد. این جنگهای خونبار باعث می‌شود بین ایرانیان و تورانیان و در ادامه همین‌طور بین ایرانیان و رومیان، هندیان و تازیان، از نظر فرهنگی و اجتماعی و نتیجتاً «هویتی» فاصله بیفتد و از هم دور شوند (۱۱۰۱/۱۱).

این وقایع و نیز یک سلسله از ماجراهای مهم فرهنگی و سیاسی- حکومتی دیگر و همچنین آیینهای مشترک که همگی در بخش اساطیری (کتابهای ۱ تا ۱۳) آمده است، موجب استحکام فرهنگ مشترک و تثبیت قدرت حکومتی ایران می‌گردد (چکیده آن در پیوست آمده است). این اتفاقات مردم ایران را به‌ویژه در

۱۷. نک: ولف ۱۹۳۵: زیر همین الفاظ.

۱۸. هرچند همیشه چنین نبوده است، نک: شهبازی ۱۹۸۳.

مواقع جنگ بر آن می‌دارد که پشت‌به‌پشت هم دهند و در مقابل دشمن بایستند و در بحران و قحطی دست‌در‌دست هم نهند و یکپارچه و با همبستگی به مواجهه مشکلات بروند، در رنج و شادی یکدیگر سهیم باشند و — از زمان فریدون به بعد — علی‌رغم تفاوت‌های قومی، قبیله‌ای و زبانی، با وجدان آگاه روزافزونی از تعهد و تعلقشان نسبت به فرهنگ ایرانی و شاهنشاهی توانا و دشمن‌شکن ایران مغرور باشند، زیرا این فرهنگ که از لحاظ اخلاقی نسبت به سایر فرهنگها غالب است و از نظر سیاسی و حکومتی دست برتری دارد، از خودشان است. بدین ترتیب، فرهنگ و هویت ایرانی در همین دوره اساطیری (تا پایان حکومت کیخسرو)، شکل ماندگار و منسجم خود را پیدا می‌کند.

زبان رسمی کشور

در شاهنامه ارتباط بین ایرانیان و انیرانیان، همان‌طور که ذکر شد، با یک زبان برقرار می‌شود و آن زبان پارسی یا پهلوی است. بنابراین، ایرانیان و اهالی کشورهای همسایه بر زبان رسمی ایران تسلط داشته‌اند. از کتاب ۱۳ به بعد گاهی در چند بیت از «ترجمان» (مترجمان) یاد می‌شود، بی‌آنکه این امر برای کاربرد زبان رسمی ایران حائز اهمیتی باشد. زبان به عنوان مشخصه هویتی گاهی فقط وقتی نقش دارد که حکومت‌های مستقل همسایگان و زبان متفاوتشان مطرح می‌شود، مثل رومی، تازی، چینی و هندی.^{۱۹}

۱۹. در مورد این ابیات نک: ولف ۱۹۳۵: زیر همین نامها. اساساً این موضوع که مرزهای جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی «ایران» و «انیران» در شاهنامه چگونه ترسیم می‌شود، باید جداگانه مورد پژوهش واقع شود. ولی این قدر می‌دانیم که مرزهای سیاسی و جغرافیایی ایران و همسایگانش، معمولاً پس از هر جنگی، بسته به موفقیت یا شکست در لشکرکشی یا کشورگشاییها، از نو تعیین می‌گردند. اما این امر در مورد مرزهای فرهنگی به گونه‌ای دیگر است که در اینجا وارد آن نمی‌شوم. همین اشاره بس که مثلاً در کتاب ۲۰، حکومت جهانی اسکندر شامل کشورهای زیادی، از جمله ایران است؛ ولی این امر بدان معنی نیست که بعد از پیروزی اسکندر، زبان و فرهنگ ایران، یونانی می‌شود؛ یا در کتاب ۲۱ ساختار حکومت اشکانیان «ملوک الطوائفی» نقل می‌شود. در این دوره، یک کشور مستقل و یا یک حکومت مرکزی با نام «ایران» وجود ندارد، هر چند تمام مردم این

مشخصه‌های هویت ایرانی

تصویری که در سیزده کتاب اول از هویت اساطیری و فرهنگی و حکومتی ایران ارائه شده، در بخشهای نیمه‌تاریخی و تاریخی شاهنامه (کتابهای ۱۴ تا ۵۰) به مثابه الگویی ازلی^{۲۰} عمل می‌کند و بر روند تاریخی فرهنگ تاثیر می‌گذارد. اشاره‌های متعددی که در بخشهای نیمه‌تاریخی و تاریخی شاهنامه به شاهان اساطیری به‌ویژه جم، فریدون، کیخسرو، سام، زال، رستم و دیگران وجود دارد، مؤید این است و نیز به همین دلیل گاهی از «آیین پیشینگان / راه پدر» و یا «رسم کیان» یا «آیین شاهان» یاد می‌شود. سنت پادشاهان اساطیری و یزدان‌پرستی که توسط کیومرث پایه‌گذاری شده بود و شاهان بعدی آن را ادامه دادند، تا پایان شاهنامه مهم‌ترین مبانی فرهنگ ایران را تشکیل می‌دهد. هرچند این دو سنت، یعنی اعتقاد به خدا و سنت حکومتی، الگوهای ازلی بسیاری از فرهنگهای انسانی در جهان هستند؛ ولی این دو در محدوده فرهنگ ایران و به صورت دیگری نضج یافته است: آبادانی، سازندگی، صلح و رفاه (داد و دهش)، توسعه تمدن و دانش که در حکومت پادشاهان عادل و در زندگی مردم ایران در سرلوحه کارها و وظایف قرار دارد،^{۲۱} به‌عنوان یک امر تقلیدی و وارداتی فرهنگ بیگانه تلقی نمی‌شود؛ بلکه به‌عنوان فرهنگ ایرانی از آن یاد می‌شود. بنابراین، مشخصه‌های اصلی این الگوی اساطیری که ایرانیان اصول اخلاقی و هویت خود را از آن استنتاج می‌کنند، در بطن «یزدان‌پرستی / ایزدپرستی» و «آیین پیشینگان / راه پدر / رسم کیان / آیین شاهان» قرار دارد که ذیلاً به جزئیات آن می‌پردازم:

ملوک‌الطوایف ایرانی‌اند. نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو: ۲۰۰۵: ۱۷-۲۲؛ همو ۲۰۰۶: ۱۷۰-۱۷۴. مقایسه شود با: انوری، حسن، ۱۳۸۹، «ایران در شاهنامه»، بخارا، ش ۷۸-۷۷، مهر-دی، ص ۳۲-۴۲.

20. Archetype/Prototyp

۲۱. نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو: ۲۰۰۵: ۲۲؛ همو ۲۰۰۶: ۱۷۰-۱۷۴. در مورد سنت حکومتی و فرهنگی ایران پیش از اسلام، نک: آن ۱۹۹۲؛ بیات سرمدی ۱۹۷۰؛ کناوت و نجم‌آبادی ۱۹۷۵؛ شهبازی ۱۹۸۰؛ همو ۱۹۸۳. در مورد فرهنگ و زبانهای ایرانی، نک: اشمیت: ۱۹۷۷؛ همو ۱۹۸۹ الف؛ همو ۱۹۸۹ ب: ۱-۳، ۲۵-۳۱. در مورد نامهای ایرانی در متون و زبان فارسی باستان، نک: مایرهر ۱۹۷۹.

یزدان پرستی، ایزدپرستی

در شاهنامه اعتقاد به خداوند، خدای نیک و راه او «دین یزدان / راه یزدان»^{۲۲} و پس از ظهور زردشت «دین بهی / بهدینی» یا «نیک‌دینی» و نیز اطمینان از اینکه یزدان انسان را در تمامی امور شخصی و اجتماعی و به هنگام مبارزه علیه بدی راهنمایی و رهبری می‌کند، یکی از ستونهای اصلی فرهنگ ایرانی پیش از اسلام را تشکیل می‌دهد. ایرانیان یزدان‌پرست، خدایی را می‌ستایند که به طور مطلق خوب / نیک است. هرچه بدی است از دشمن او یعنی اهریمن ناشی می‌شود که تمام صفات بد و جبارانه بدو منسوب است. مثلاً بدی، دروغ، ریمن (تقلب و فریبکاری)، کزی، بداندیشی و بسیاری دیگر از این قبیل صفات.

بنابراین در شاهنامه یزدان‌پرستی به عنوان یک ارزش همگانی از بطن مبانی اساطیری و فرهنگی ایران قبل از اسلام برخاسته و بر اثر آن شکل گرفته است. اعتقاد به خدای نیک نه تنها ایجاب می‌کند که از بدی احتراز شود، بلکه باید بدی را کیفر (بادافره) داد. در شاهنامه اعتقاد به خدا (دین‌یزدان: ۲۰۱۹/۷) هم قبل از ظهور زردشت که هنوز نام سازمانی مشخص ندارد (به جز در کتاب ۶ که دین فریدون «مهرگان» نامیده شده) و هم بعد از بنیانگذاری «دین بهی» توسط زردشت (۴۹/۱۵ ب) بالاترین اصل اعتقادی مردم را تشکیل می‌دهد. اما یزدان-پرستی ضرورتاً به معنی تعلق به یک سازمان مذهبی یا دین خاصی نیست. البته همه شاهان (خوب) ایران از یزدان‌پرستی و موبدان حمایت می‌کنند بی‌آنکه خود را موبد بدانند، مانند کیکاووس، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، اردشیر بابکان و تعدادی دیگر، به استثنای کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جم و منوچهر که هم فرّ شاهی دارند و هم فرّ ایزدی (موبدی). گشتاسب و اسفندیار با اینکه برای ترویج مذهب زردشت (به‌دینی) به جنگهای مذهبی علیه معتقدان پیشین یزدان‌پرستی (مهرکیشی؟) دست می‌زنند — حال چه در کشور خودشان یا علیه تورانیان — اما این دو خود به قشر موبدان تعلق ندارند و این جنگها را به این خاطر انجام نمی‌دهند که یک فرهنگ جدید یا یک هویت سیاسی-دولتی جدیدی را به وجود

۲۲. نک: ولف ۱۹۳۵: ۴۲۵، ذیل «راه» ش ۳۳.

بیاورند، بلکه وظیفه خود می‌دانند که همه انسانها در جهان را به یک نوع خداپرستی یا یزدان‌پرستی جدیدتر و بهتری وادارند، یعنی به اعتقادی که اکنون با کتاب مقدس زردشت «زند / اوستا» کتباً مشخص و تثبیت شده است.

در بخش تاریخی شاهنامه، در کنار دین زردشت، مذاهب دیگری هم مطرح می‌شوند، مثل مسیحیت، دین یهود، مانویت، یا کیش مزدک، اما هویت ایرانی به خاطر تعلق به یکی از این ادیان تبیین نمی‌شود. در دوره شاپور دوم می‌بینیم که ایرانیان زیادی پیرو دین زردشت هستند، اما عده‌ای هم مسیحی یا مانوی و یا در دوره قباد پیرو کیش مزدک‌اند، اما همگی ایرانی می‌مانند. آنچه تمام مردم ایران را ملتمز می‌سازد، این است که در تطابق با مذهبشان به اصول «نیکی» و «دادگری»، به اختصار، به «یزدان‌پرستی» پایبند باشند.^{۲۳} کسی که پایبند نباشد، از پیروان «بدی» یا اهریمن تلقی شده که باید او را به راه راست هدایت کرد یا علیه او جنگید. یزدان‌پرستی در شاهنامه بر پایه چهار اصل استوار است: نیکی / نیکویی؛ داد / دادگری؛ راست، درست / راستی، درستی؛ پاکی.

هر یک از این ارزشها از صفات یزدان و فرامین اخلاقی و زیباشناختی است و در زمینه کلی ثنویت مورد اشاره (خوب-بد) از مبانی فرهنگ و مشخصه‌های بارز هویت ایرانی هستند.

۱.۱. نیکی / نیکویی

در شاهنامه از خداوند با عبارت «یزدان نیک» و «یزدان نیکی دهش» یاد می‌شود به علاوه دهها ترکیب دیگر با صفات «نیک / خوب / به» وجود دارد که هر یک

۲۳. حتی در بخش پایانی شاهنامه این مطلب را از زبان رستم فرخزاد می‌شنویم (۹۱/۵۰ بیاب):
همیشه به یزدان پرستی گرای
پپرداز دل زین سپنجی سرای

البته در شاهنامه، یکی از باورهای ایرانیان، اعتقاد به «سرنوشت» در این سرای سپنج و گذار است که اغلب به دست «چرخ گردان» و یا گاهی هم توسط «یزدان» از قبل تعیین می‌شود، همین‌طور اعتقاد به خواب و تعبیر آن؛ در شاهنامه افراد خاصی وارد صحنه می‌شوند، که می‌توانند قسمتهایی از این «سرنوشت» را پیشگویی و یا خواب را تعبیر کنند (موبدان و ستاره‌شناسان)، و یا فرشته ایزدی سروش که پیام یزدان را به بعضی از شاهان می‌رساند. مثالهای آن در شاهنامه زیاد است و جا دارد که این موارد جداگانه بررسی شوند.

مبین ارزشها و معیارهای اخلاقی «خوب» ایرانیان است. مثل «نیک‌اندیش»، «نکوکار / نیک‌کردار»، «نیکوسخن / خوب‌گفتار»، «نیک‌دل / خوب‌دل»، «نیک‌رای / خوب‌رای»، «نیک‌نام»، «نیک‌خوی / نیک‌نهاد»، «نیک‌روی» و امثال آن.^{۲۴} تنها کسانی زیباوند که نیک‌اند، افراد بد زشت‌اند، هم ظاهر و هم چهره آنها «ترسناک» است: «سیه‌دیو»، «ضحاک»، «افراسیاب»؛ جادوگران و زنان جادو (هرچند که گاهی در چهره زیبا ظاهر شوند) و بعضی دیگر.^{۲۵}

۱. ۲. داد و دادگری، و دیگر ترکیبات آن

در بطن اعتقاد به خدای عادل (یزدان دادگر)، «داوری» و «دادگری» مستتر است که به معنی پاداش دادن به نیکان و مجازات بدان است: بادافراه ایزدی / بادافراهی.^{۲۶}

برای جلوگیری از اطالة کلام، در اینجا از ذکر جزئیات مربوط به شدت شقاوت در این نوع مجازات و نیز از بیان شناعتهایی خودداری می‌کنم که ایرانیان در محاصمه با بدی و یا در کین‌خواهیها و یا در رزمهای تدافعی مرتکب می‌شوند. یک چنین جنگهایی، مثلاً جنگ کاوس علیه مازندران (۱۸۰/۱۲) بی‌ و یا در کین‌خواهی رستم علیه تورانیان، کشتن زنان و مردان و کودکان بی دفاع و ویران کردن و یا غارت شهرها را نیز شامل می‌گردد^{۲۷} که این خود بیش از هرچیز ناشی از زیاده‌خواهی بعضی شاهان (مثل کاوس) و یا از حس عدالت‌خواهی ایرانیان از داد و دادگری و اصل بادافراه ایزدی است این حس گاهی هم ایرانیان مؤمن را (به دلایل استراتژیک) برای گول زدن دشمن به فریبکاری و دروغ مثلاً پوشیدن لباس مبدل و کتمان هویت خود واردار می‌کند (نک: پیوست، ش ۲). اصل به فرمان یزدان به نیکی گرویدن و پاداش گرفتن و

۲۴. نک: ولف ۱۹۳۵: ۸۳۴ زیر همین الفاظ.

۲۵. در مورد این جنبه اخلاقی-زیباشناختی، نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو ۲۰۰۵: ۲۵؛ همو ۲۰۰۶: ۱۷۸؛ در مورد زنان جادو، نک: رستگار ۱۳۹۰؛ همو ۲۰۱۱، ۶۳۱؛

۲۶. نک: ولف ۱۹۳۵: زیر «داد» و دیگر ترکیبات آن: یزدان دادگر، داوری، دادگری، بادافراه ایزد، بادافراهی.

۲۷. مثلاً نک: کین سیاوش (۵۵/۱۲).

احتراز از بدی و مجازات بدکار و دشمن و یا گول‌زدنشان، الگویی است برای رفتار شاهان ایران و زیردستانشان و مشخصه‌ای است از هویت ایرانی، حتی ایرانی امروز، منوچهر برهنگام نشستن بر تخت می‌گوید (۷/۷):

همم دین و هم فرۀ ایزدی همم بخت نیکی و دست بدی
از مستلزمات داد و دادگری، «داد و دهش» است به معنای رفتار عادلانه و تقسیم عادلانه که از نیکی و نیکویی به دست می‌آید: «یزدان نیکی‌دهش». متضاد دهش، آز است که از صفات اهریمنی و بد است. تقریباً تمام شاهان نیک و عادل و نیز بزرگان و پهلوانان ایران، به‌ویژه آزادگان، خود را متعهد به اصل اجتماعی «داد و دهش» می‌دانند. فردوسی از هرکسی چنین انتظاری دارد (۵/۵۳۲):^{۲۸}

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی
۱. ۳. راست / راستی، درست / درستی

راستی و درستی نیز از اصول «یزدان‌پرستی» است. در شاهنامه اصطلاحاتی مانند «راه راست» و «راست‌کیشی» مترادف یزدان‌پرستی است. راستی یکی از صفات خداوند است: داور راستگوی. در این مورد هم ترکیبات زیادی از راست/راستی وجود دارد که همگی از ارزشهای اخلاقی-اجتماعی و خوب‌اند: راست‌پیشه، راستجو، راست‌دل، راستکاری، راست‌کوش، راستگوی، بی‌آزاری و راستی. در همین راستا ترکیباتی هم با «درستی» آمده است: رای درست، سخن درست، و امثال آن. متضاد درستی و راستی: دروغ، ناراستگویی و کزی است که از صفات شاخص اهریمن است و باید از آنها احتراز کرد. در داستان اردشیر بابکان آمده است (۵۷۴/۲۲):

رخ پادشا تیـره دارد دروغ بداندیش هرگز نگیرد فروغ
و نیز از زبان رستم فرخزاد (۱۱۴/۵۰) آمده است:

۲۸. برای جزئیات بیشتر، نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو ۲۰۰۵: ۳۴؛ بی: ۲۰۰۶: ۱۷۷ بی-

ز پیمان بگردند و از راستی گرامی شود کژی و کاستی

۱.۴. پاک و پاکی

این دو نیز از صفات خداوند است: یزدان پاک / داور پاک. به همین دلیل در شاهنامه، اعتقاد به یزدان پاک «پاک‌دینی» نامیده شده است و می‌بینیم که تمام ایرانیان برای پاکی ارزش والایی قائل هستند. فریتس ولف برای پاک/پاکی ۲۱ ترکیب و و برای «پاکیزه» ده ترکیب دیگر را ضبط کرده است. این ۳۱ مورد به جنبه‌های مختلفی از پاکی توجه دارند که می‌توان آنها را کلاً به دو دسته تقسیم کرد: پاکی ظاهری و پاکی درونی. از توضیح در باره پاکی ظاهری، مثلاً پاکی بدن، لباس، زمین و غیره در اینجا صرف‌نظر می‌کنم؛^{۲۹} اما پاکی درونی بیش از هر چیز شامل پاکی روان، فکر، رای، سخن، دل، به عبارت دیگر پاکی از دروغ و کژی و هرچه بدی است.

شاهانی چون تهمورث و فریدون که قبلاً فرّشاهی داشتند، فرّایزدی / فرّ شاهانی را ابتدا در طول حکومت عادلانه خود به دست می‌آورند. مثلاً تهمورث آن را پس از گذراندن یک دوره آموزشی زهد و تزکیه نزد دستور خدا شیداسپ و پس از پالوده کشتن نفس و روانش، نتیجتاً بر اثر پاک شدن از هرچه بدی، کسب می‌کند (۳/۲۶۳):^{۳۰}

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تا بید از او فرّ ایزدی

ملازم پاکی درونی، پاکی تخم / پی / نژاد است: پاکیزه تخم، پاک نژاد، نژاد پاک. در اینجا باید مطلب را برای رفع سوء تفاهمی بازتر کنیم که اکثر به اصطلاح آریایی‌های ایرانی و انیرانی امروزی بدان دچار هستند. اینان به تبع اروپاییها، مفهوم «آریایی» را به غلط نوعی از «نژاد» به معنی امروزی‌اش (Race) می‌پندارند. در شاهنامه به‌کرات از نژاد / تخم / پی / خون و حتی از «نژاد ایرانی» سخن رفته است: از آن کش ز ایرانیان بُد نژاد (۲۹/۲۱۰). اما این به معنی

۲۹. نک: ولف ۱۹۳۵: زیر «پاک» و «پاکی» و ترکیبات آنها.

۳۰. نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو ۲۰۰۵: ۲۴؛ همو ۲۰۰۶: ۱۷۷. ب. فرّ کیانی / فرّشاهی / فرّ شاهنشاهی یعنی تعلق داشتن به خاندان شاهی.

امروزی «نژاد» (Race) نیست و این معنی امروزی نباید به لفظ «نژاد» هزار سال پیش القا شود، که اشتباه است، اشتباهی که اروپاییان از قرن نوزدهم به بعد مکرراً مرتکب شده‌اند. اوج این نژادپرستی نابخردانه را به‌ویژه در دوران نازیهای هیتلری می‌بینیم. همین طور است سوء تفاهم ایرانیان از عبارات «نژاد آریایی» و «نژاد ایرانی» که باید جداگانه مورد پژوهش واقع شود.

نژاد به معنی امروزی آن در شاهنامه هرگز به کار نرفته. به همین دلیل معادلهای آلمانی که فریتس ولف برای «نژاد» و همین‌طور «تخم»، «پی» و «خون» آورده، مسلماً درست انتخاب کرده است. وی مثلاً برای «نژاد» معادلهای آلمانی به معنی «از تبار / از قبیله، از خانواده» و یا گاهی هم «از نسل» آورده که درست همین مفهوم هم در شاهنامه مراد بوده است.

البته در شاهنامه مسأله اصل و نسب خانوادگی در رابطه با هویت ایرانی از آنجا مهم است که این موضوع نیز همانند مذهب از دیدگاه نیکی یا بدی مورد توجه قرار می‌گیرد. این موضوع با عباراتی مانند «نیک‌نژاد»، «نیک‌پی»، «از تخم پاک»، «از تخم نیکان» یا «از تخم شاهان» نقل می‌شود. اگر کسی، مثلاً شاهزاده، سوار و یا پهلوانی از نژاد / تخم / پی / خون خوب باشد، در جامعه از احترام ویژه و از مزایای بیشتری برخوردار می‌گردد. این نحوه نگرش برای هویت ایرانیانی که برای قشر خود در جامعه جایگاه خاصی قائل‌اند، بی‌اهمیت نیست؛ زیرا انسانها با توجه به ثنویت نیک و بد، که قبلاً بدان اشاره شد، به دو دسته تقسیم می‌شوند: آنهایی که از تبار نیکان‌اند و آنان که از تیره بدان.^{۳۱} همین مطلب را از زبان رستم فرخزاد بشنویم (۱۲۰/۵۰):

شود بنده بی‌هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار

ایرانیان، به ویژه آنان که به قشرهای مرفه و بالای جامعه تعلق دارند، خیلی نسبت به و اصالت خون حساسیت و توجه دارند، همان‌طور که در داستان زال و رودابه در داستان منوچهر مشاهده می‌شود: زال عاشق رودابه زیبا شده است و

۳۱. حتی سعدی هم چنین می‌پندارد، وقتی می‌گوید:

پرتو نیکان نگیرد آنکه بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

می‌خواهد با او ازدواج کند، ولی او که دختر مهرباب، شاه کابل، است، ریشه‌اش از طرف پدر به ضحاک می‌رسد، سام، پدر زال، و همه بزرگان کشور ایران و در رأس همه منوچهر شاهنشاه ایران، فقط به همین دلیل با این تصمیم زال و رودابه مخالف‌اند؛ با آنکه هر دو ایرانی هستند. خون اصیل زال، پهلوان جوان کشور، نباید با خون ناپاک و بد رودابه مخلوط گردد. سرانجام همگی — بر اساس نظر پیشگویان سام و منوچهر شاه — در این مورد خاص گذشت می‌کنند و هم‌رأی می‌شوند که مخلوط کمی از خون بد با خون خوب برای جنگ با بدی مفید خواهد بود: رستم، قوی‌ترین پهلوان همهٔ اعصار، نتیجهٔ این سازش است (۸۰۶/۷، ۱۴۰۱ بی). با این حال این برداشت (یا پیش‌داوری) در مورد پاکی تخم که به‌ویژه به هنگام ازدواج — حتی امروزه — رایج است، باید بعداً جداگانه مورد پژوهش واقع شود.

۲. آیین پیشینگان / راه پدر / رسم کیان / آیین شاهان

رجوع به اصل و تبعیت از سنتهای آبا اجدادی (راه پدر / آیین پیشینگان) نه تنها تمام جنبه‌های سنت یزدان‌پرستی را در برمی‌گیرد، بلکه نیز سنتهای مربوط به ایدئولوژی حکومتی ایران را شامل می‌شود، که لازمهٔ آن وفاداری به فرهنگ شاهنشاهی ایران است.^{۳۲}

پایبند بودن به سنت، بخش مهمی از ایدئولوژی تاریخ و حکومت ایران را تشکیل می‌دهد و از این جهت نه تنها شاه ایران بلکه همهٔ مردم این سرزمین، به‌ویژه آزادگان، ملتزم به حفظ آن‌اند.^{۳۳} مهم‌ترین صفات و ارزشهایی که ناشی از فهم سلفی ایرانیان از تاریخ و سنت و ایدئولوژی حکومت است و مبنای خودآگاهی آنان از هویتشان است (به‌ویژه در طبقات مرفه و بالای جامعه)، در واقع الگوی اساطیری هویت ایرانی را در سیزده کتاب اول شاهنامه تبیین می‌کند، این صفات و ارزشها عبارت‌اند از: خرد / بخردی، دانش و هنر، آرام / آرامش /

۳۲. در مورد ابیات مربوط به مهر و وفاداری، نک: ولف ۱۹۳۵: ۷۸۳، زیر «مهر»، ش ۹ و ۱۰.

۳۳. نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو ۲۰۰۵: ۱۵؛ همو ۲۰۰۶: ۱۶۶-۱۸۸.

ایمنی، خوشی و شادی، سوگ و عزاداری، و آزادگی.

۲. ۱. خرد/ بخردی، دانش و هنر

خرد و هنر از نعمات خداوند هستند و هر فردی از آنها برخوردار است؛ اما این دو نعمت را باید پرورش داد و به سوی خوبی، یعنی «بخردی/ دانشمندی» و «هنرمندی» سوق داد. البته در مورد هنر، علاقه به آموزش، «گوهر» یا «مایه» فردی نیز نقش دارد. بخردی، دانش و هنر — و در این ارتباط همچنین «توانایی» و «نیک‌اندیشی» — استعدادهایی هستند که از یک طرف مشروعیت و یا شایستگی حکومت شاهان را تقویت و حتی تعیین می‌کنند،^{۳۴} از طرف دیگر ارزشهایی هستند که در بخش اساطیری شاهنامه توسط چهار پادشاه اول در چارچوب یزدان‌پرستی به جهانیان آموزش داده می‌شوند. در ادامه این فرآیند، از دوره جم به بعد، دیگر فقط شاهان نیستند که به آموزش و ترویج آنها می‌کوشند، بلکه این کار بیشتر بر عهده آموزگاران متعددی است مانند موبدان، فرهنگیان، بخردان و دانایان. این آموزگاران در کنار وظایف شغلی خود، به تربیت و تعلیم شاهزادگان و افرادی از قشرهای مختلف اجتماع می‌پردازند و به آنان دانش عصر و زمان خود را منتقل می‌کنند. اردشیر بابکان در اندرز به مردم می‌گوید (۴۶۸/۲۲ و ۴۸۷):

دگر آن که دانش مگیرید خوار اگر زیر دستید اگر شهریار
 زمانی میاسای از آموختن اگر جان همی خواهی افروختن
 یا از زبان شاپور ذوالاکتاف (۶۴۷/۲۹):
 بیاید خرد شاه را ناگزیر هم آموزش مرد برنا و پیر
 و فردوسی شاهنامه را آغاز می‌کند با ستودن خرد:
 به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد
 و در چند بیت بعد می‌گوید:

۳۴. در مورد مشروعیت حکومت، نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو ۲۰۰۵: ۲۲ بی؛ همو ۲۰۰۶: ۱۸۲ بی.

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود
و در پایان، شاهنامه را با اشاره به یک «خردمند مرد» به او هدیه می‌کند
(۵۹۰/۵۰) و در «هجونامه»:

بدین نامه بر عمرها بگذرد نژاد و بزرگی نیاید بکار

۲.۲. آرام / آرامش، ایمنی

آرامش و ایمنی ارزشهایی هستند مطلوب همه، اما در شاهنامه می‌بینیم که این
ارزشها در برنامه حکومت شاهان ظالم قرار ندارند، بلکه در سرلوحه برنامه
حکومتی شاهان عادل، مثلاً اردشیر بابکان دیده می‌شود که می‌گوید (۴۵۷/۲۲):
شما را خوشی جستم و ایمنی نمان کردن کیش اهرمنی
در اینجا و در اکثر کتابهای شاهنامه، شاهان خوب و امیرانشان تلاش دارند تا
صلح، رفاه، امنیت و شادی را در ایران رواج و توسعه بدهند.

۲.۳. خوشی و شادی

خوشی و شادی دو مشخصه اصلی هویت ایرانی هستند. مردم و بزرگان ایران
اکثر اوقات، حداقل به مناسبتهای فردی و خانوادگی، مانند عروسی، تولد فرزند
و پذیرایی از مهمان، و یا برای برگزاری آیینهای مشترک، مثل جشن نوروز،
مهرگان و سده، یا در منازل خود جشن می‌گیرند و یا به دشت و صحرا می‌روند
و یا برای برگزاری و تماشای مسابقات ورزشی به میادین بازی می‌آیند و یا در
مراسم تاجگذاری و بارعام در دربار حضور می‌یابند و یا با آیین‌بندی به پیشواز
تازه‌واردان می‌روند؛ به‌ویژه به هنگام بازگشت شاهان و سرداران و سپاهیان فاتح
از میادین رزم که اغلب به خیابانها می‌ریزند و از پشت بامها هلهله می‌کشند. این
نوع جشنها و بزمها که اغلب با سرود و آواز رامشگران و هنرمندی چامه‌گوبان
و هنرمندان همراه است، معمولاً چند روز و شبی، و گاهی هم چند هفته‌ای، طول
می‌کشد، طی آن می‌نوشند و می‌خورند.^{۳۵} به همین جهت است که فردوسی علاقه
وافر ایرانیان نه فقط به رزم، بلکه به بزم را هم به کرات نقل می‌کند. این گرایش،

۳۵. نک: ولف ۱۹۳۵: ۷۸۵ زیر «می»، ۶۳۱، زیر «کباب».

یا بهتر بگوییم عشق به خوشگذرانی، یکی از مشخصه‌های بارز فرهنگ و هویت ایرانی است. بهرام گور، شاه ساسانی، هزاران «لوری» رامشگر را از هند به ایران فرا می‌خواند تا مردم کشورش از هنر آنان لذت ببرند. برای این کار دستور می‌دهد که همه مردم فقط نصف روز کار کنند و نیمه دیگر را با جشن و پایکوبی به سر برند. رستم فرخزاد که نگران از بین رفتن فرهنگ ایران به دست اعراب است، با حسرت می‌گوید (۱۲۶/۵۰-۱۲۷):

چنان فاش گردد غم و رنج و شور که شادی به هنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام همه چاره و تنبل و ساز دام

۲.۴. سوگ و عزاداری

متضاد خوشی و شادی، سوگ و عزاداری است که آنها هم از مشخصه‌های بارز فرهنگ و هویت ایرانی هستند، حتی امروزه! ایرانیان همان‌طور که به شادی اهمیت زیادی می‌دهند، به همان شدت هم به عزاداری و سوگهای جانگداز و توأم با درد می‌پردازند. مثالهای آن در شاهنامه کم نیست: سوگ کیومرث به خاطر سیامک، سوگ ایرانیان به خاطر ایرج و یا سیاوش، سوگ رستم و تهمینه برای سهراب و یا جریره برای فرود، شیرین برای خسرو پرویز و دیگران.

۲.۵. آزاد/ آزادگی

آزادگی یکی از فضیلت‌های بنیادین در فرهنگ ایران است که آن را به بهترین وجه در پندار و گفتار و کردار بزرگان و پهلوانان و گردان ایران زمین می‌بینیم. اگر بخواهیم هویت ایرانی را با یک کلمه بیان کنیم چیزی جز «آزادگی» نیست. بی‌دلیل نیست که فردوسی لفظ «آزادگان» را به عنوان مترادف با «ایرانیان» به کار می‌برد.^{۳۶} یک آزاد می‌تواند شاه و یا یک انسان معمولی و ساده باشد، فقط کافی است که در زندگی خصوصی و اجتماعی با رفتارش نسبت به ایران و ایرانیان و حتی بیگانگان نشان دهد که آزاده است. یک آزاده یزدان‌پرست، نیک‌اندیش، نکوکار و نیکوکردار، نیکوسخن، پاک‌اندیش و متعهد به داد و دهش، درستکار و راستگوی است. کردارش مبتنی بر خرد، دانش، هنر، رأی و احساس نیک استوار است. هم دل دارد و هم مهر

۳۶. نک: ولف ۱۹۳۵: ۱۱، زیر «آزاده» ش ۲.

و وفا و دوستی، هم شور و شادی دارد و هم خشم و اندوه و غم و سوگ. دانش و توانایی از مشخصات اوست؛ توأم با تعهد و جانبداری از دادگری، اهل پیمان و سوگند است و سربلند از ایرانی بودنش. او دلیر است و دشمن زور و ستم. او علیه ظلم می‌جنگد، حال از طرف هرکسی باشد. او با هر گونه استبداد مخالف است، حتی اگر از طرف شاه ایران یا کشورهای همسایه باشد.^{۳۷}

آزادگان شاهان خود را که ظالمانه حکومت می‌کنند و ابراز پشیمانی هم نمی‌کنند، از حکومت ساقط می‌کنند، مثلاً جم یا قباد را، و اگر لازم شود شاه جدیدی را برمی‌گزینند، مثلاً زو، کیقباد، پوراندرخت را. وقتی طوس، آن شاهزاده پیر، با بی‌اعتنایی به دستور کیخسرو، از روی حسد برادر او فرود را می‌کشد، کیخسرو مقام آزادگی را از او سلب می‌کند (۱۲۹۵/۱۳-۱۳۰۶).

آزادگان در زمان بحران جمع می‌شوند و در مورد اوضاع کشور به شور می‌نشینند. شادی و جشن، و سوگ و کین هم به همان اندازه از علائق قلبی آنان است. کین خواه‌اند، زیرا نمی‌توانند بی‌عدالتی و ظلم را بی‌جواب و بدون مجازات بگذارند. آنها سربلند از اینکه ایرانی‌اند زندگی می‌کنند و می‌میرند. آزادگان با پندار و کردار و گفتار نیک خود نماینده نیکی و راستی‌اند و نماد هویت ایرانی.

پیوست

مراحل تکوینی کشور چندملیتی ایران

سایر اتفاقات مهمی که در بخش اساطیری شاهنامه (کتابهای ۵ تا ۱۳) در شکل‌گیری و انسجام کشور شاهنشاهی ایران و فرهنگ و هویت ایرانی نقش دارند، به اختصار و به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. قیام کاوه آهنگر علیه ضحاک، پیدایش درفش کاویان و پیروزی فریدون بر ضحاک (کتاب ۵). فریدون در اول ماه مهر بر تخت می‌نشیند، آیین «مهرگان» را

۳۷. رفتار و کردار شاهان و پهلوانان و بزرگان ایران اغلب خردمندانه و نیک است؛ اگر هم شاهی یا پهلوانی نابخراجه عمل کند و یا سختی نابسزا بگوید همه به‌ویژه آزادگان بر او ایراد می‌گیرند و در اصلاح او می‌کوشند، مثلاً نوزر، طوس، کیکاوس، گرگین، یزدگرد، بزهاکار، بهرام چوبینه، و شیروی.

پاس می‌دارد و بر جهان عادلانه حکومت می‌کند. لشکرکشیهای پیروزمندانه سام در زمان فریدون و منوچهر (کتاب ۶-۷). تولد زال و به دامنه کوه گذاشتنش توسط پدرش سام. مرغ اسطوره‌ای سیمرغ او را در کنام خود نگهداری و بزرگ می‌کند. زال در نوجوانی همه شایستگیهای پهلوانی را کسب می‌کند و آوازه او به اطراف می‌رسد. پشیمانی پدرش و باز آوردن او، ماجرای عشقی زال و رودابه، دختر مهرباب، شاه کابل، که به یک تنش سیاسی در ایران منجر می‌شود. منوچهر شاه و موبدانش زال را می‌آزمایند و به او خلعت می‌دهند و بالاخره با موافقت منوچهر و سام، زال و رودابه ازدواج می‌کنند، تولد رستم به راهنمایی سیمرغ (سزارین). پهلوانیهای رستم جوان (پیروزی بر پیل سپید، کتاب ۷). جنگ افراسیاب علیه ایران. زو را به پادشاهی برمی‌گزینند و علی‌رغم خشکسالی و قحطی در ایران علیه تورانیان می‌جنگند و پیروز می‌شوند (کتاب ۹). پس از مرگ زو، گرشاسپ به قدرت می‌رسد که کمی بعد می‌میرد. رستم رخس را رام می‌کند و جنگ او و زال علیه افراسیاب در حدود ری، جایی که بزرگان و آزادگان برای رفع بحران حکومتی در ایران چاره‌جویی و سرانجام کیقباد را به شاهی نامزد می‌کنند. رستم او را از البرز کوه به ایران می‌آورد. کیقباد، زال، رستم و دیگر لشکریان ایران، سپاه افراسیاب را از ایران بیرون می‌رانند. بر تخت نشستن کیقباد (کتابهای ۹-۱۱). قهرمانیهای رستم برای آزادسازی کیکاوس، شاه ماجراجو، از اسارت دیوان در مازندران (کتاب ۱۲: «هفت خوان رستم») و بعداً از زندانش در هاماوران (۱۲/۱۳۴ ب)، تثبیت حکومت جهانی کیکاوس، ازدواج رستم و ته‌مین که در توران سهراب را به دنیا می‌آورد. آمدن سهراب به جنگ کیکاوس. کشته شدن غم‌انگیز سهراب به دست پدرش رستم که دل همه ایرانیان را به درد می‌آورد. ازدواج کاوس شاه با شاهزاده فراری تورانی (بی‌نام). وی سیاوش را به دنیا می‌آورد و کمی بعد می‌میرد، رستم در سیستان سیاوش را پرورش می‌دهد و برای پهلوانی تربیت می‌کند. محبوبیت سیاوش در ایران، عشق سودابه نامادری‌اش به او و چون جواب رد می‌شنود، اتهام زدنش به سیاوش، گذشتن پیروزمندانه سیاوش از آتش و ثابت شدن بی‌گناهی‌اش. مهاجرتش به

توران و ازدواج با فرنگیس، دختر افراسیاب و جریره، دختر پیران، تنها سردار آزاده‌منش تورانی. محبوبیت سیاوش در توران. برای مدت کوتاهی دشمنیها بین توران و ایران کنار گذاشته می‌شود. با کشته شدن سیاوش به حسادت‌ورزی گرسیوز و به دستور افراسیاب، کین‌خواهی مجدد ایرانیان از تورانیان («کین سیاوش» توسط رستم). تولد کیخسرو پسر سیاوش و فرنگیس در توران، فرار کیخسرو از توران به ایران به نزد پدر بزرگش کاوس شاه که او کیخسرو را به ولیعهدی برمی‌گزیند.^{۳۸} حکومت عادلانه و به اصطلاح «فدراتیو» (شاهنشاهی) کیخسرو در امپراتوری بزرگ ایران که شامل هفت کشور جهان است.^{۳۹} کشته شدن فرود (پسر سیاوش و جریره) به دست طوس. لشکرکشی کیخسرو علیه پدر بزرگش، افراسیاب، و کشتن او. کیخسرو حکومت را به لهراسب می‌سپارد و خود به عبادت مشغول می‌شود، و سپس گم شدن اسرارآمیزش در برف.

۲. طیف شخصیت‌های فعال در سیزده کتاب اول شاهنامه: شاهان و خدم و حشمان، شاهزادگان و شهبانوان (کتاب ۵-بی)،^{۴۰} پهلوانان، بزرگان، سواران، سربازان، دهقانان، بازرگانان، پیشه‌وران، پزشکان و همچنین موبدان و سروش (فرشته ایزدی)، سیمرغ و رخس و... افرادی هم وارد صحنه می‌شوند که از اهریمن تبعیت می‌کنند و کردار آنان بد است، بدخواه‌اند، رشک می‌ورزند و به دروغ و کژی دست می‌زنند: سیه‌دیو و سایر دیوان (کتاب ۱-۲)، ضحاک و ابلیس (کتاب ۴-۵)، سلم و تور (کتاب ۶-۷)، افراسیاب، گرسیوز، جادوگران و ساحران (کتاب ۸-۱۳)، و در کتابهای بعد: ارجاسپ (کتاب ۱۴-۱۵)، یزدگرد بزهکار (کتاب ۳۴)، شیروی (کتاب ۴۴) و همچنین حیوانات بد مثل اژدها و بیرهای خطرناک. اکثر مستبدان ستمکار از پشیمانی بویی نبرده‌اند (جم در اواخر حکومتش، سلم و تور، افراسیاب، سودابه، همسر کاوس و دیگران). البته هستند تعدادی از شاهان و پهلوانان ایرانی که برای مدتی توسط ابلیس و اهریمن گمراه

۳۸. در مورد فرنگیس و سیاوش، نک: رستگار ۱۳۹۰؛ همو ۲۰۱۱: ۶۲۶-بی.

۳۹. نک: رستگار ۱۳۸۴؛ همو ۲۰۰۵.

۴۰. در مورد جایگاه و نقش اجتماعی زنان در شاهنامه، نک: رستگار ۱۳۹۰؛ همو ۲۰۱۱.

می‌شوند، اما بعداً پشیمان می‌شوند و به راه راست برمی‌گردند، مثلاً نوزر (کتاب ۸)، کاوس (کتاب ۱۲)، گشتاسپ (کتاب ۱۵)، قباد (کتاب ۴۰) و نیز شاهزادگانی مانند طوس و قهرمانانی مانند گرگین. این را هم باید گفت که بعضی از شاهان، پهلوانان و گردان خوب ایران در مقابل دشمنانشان به دروغ و حيله متوسل می‌شوند: آنها این شیوه را از نظر استراتژی و تاکتیکی مجاز می‌شمردند: مثلاً فریدون که برای آزمودن شایستگی ولایتعهدی سه پسرش، خود را به شکل یک اژدها در می‌آورد (۲۳۸/۶)، یا کیخسرو که در مقابل پدربزرگش افراسیاب خود را به مهجوری می‌زند و جان خود را نجات می‌دهد (۲۶۸۵/۱ بی)، یا هجیر و رستم که به سهراب دروغ می‌گویند و او را به کام مرگ می‌کشند (۱۲/ث ۷۵۵ بی). گشتاسپ با نام دروغین فرخزاد به روم می‌رود و با دختر قیصر روم ازدواج می‌کند (۲۵۷/۱۵ بی). اسفندیار لباس مبدل بازرگانان را به تن می‌کند و بدین ترتیب ارجاسپ، شاه توران، را گمراه می‌کند و او را به قتل می‌رساند (۱۹۹۸/۱۵ بی). شاپور ذوالکثاف به همین ترتیب قیصر روم را گول می‌زند (۱۶۶۱/۲۹ بی). اما همه، همان‌طور که ذکر شد، این روش را به دلایل استراتژیکی اعمال می‌کنند تا هویت واقعی‌شان فاش و به ایران خیانت نشود.

منابع

- رستگار، نصرت‌الله، ۱۳۸۴، «مشروعیت حکومت فردوسی»، آینه میراث، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۲۹)، ص ۹-۴۰.
- رستگار، نصرت‌الله، ۱۳۹۰، «جایگاه و نقش اجتماعی زنان در شاهنامه فردوسی»، فردوسی‌پژوهی، دفتر دوم، تهران، خانه کتاب، ص ۶۱۹-۶۳۶.
- Ahn, Gregor, 1992, *Religiöse Herrscherlegitimation im achämenidischen Iran: Die Voraussetzungen und die Struktur ihrer Argumentation*, Acta Iranica 31, Leiden.
- Bailey, H. W, 1987, "Arya", *Encyclopedia Iranica*, II, ed. E. Yarshater, London-New York, pp. 681-83.
- Bayat-Sarmadi, Dariusch, 1970, *Erziehung und Bildung im Schahname von Firdousi. Eine Studie zur Geschichte der Erziehung im alten Iran*, Islamkundliche Untersuchungen 4, Freiburg.

- Bertel's *et al.* (Hrsg.), 1963-1971, *Firdousī: Šāhnāme*, Kričičeskij tekst, Tom I-IX, Pod redakciej E. Ė. Bertel's et al., Moskva, 1960-1971.
- Ehlers, Jürgen, 2000, *Mit goldenem Siegel. Über Briefe, Schreiber und Boten im Šāhnāme*, Beiträge zur Iranistik 19, Wiesbaden.
- Khaleghi-Motlagh (ed.), 1988-1997/2005, *The Shahnameh (The Book of Kings)*, ed. by Djalal Khaleghi-Motlagh, Vol. 1-5, Costa Mesa, California, New York, 1988, 1990, 1992, 1994, 1997. Vol. 6, ed. by Djalal Khaleghi-Motlagh and Mahmoud Omidisalar, New York, 2005.
- Knauth, Wolfgang; Nadjmabadi, Sejfoddin, 1975, *Altiranisches Fürstenideal von Xenophon bis Firdausī nach den einheimischen Quellen dargestellt*, Wiesbaden-Stuttgart.
- Macan (Hrsg.), 1829, *The Shah Name*, 4 vols., ed. T. Macan, Calcutta, 1829.
- Mohl (Hrsg.), 1838-1878, *Le Livre des Rois*, 7 vols., ed. J. Mohl, Paris, 1838-1878.
- Rastegar, Nosratollah, 1989, "Das heroische Naturbild in Firdausīs Šāhnāme," *Der orientalische Mensch und seine Beziehung zur Umwelt*, Beiträge zum Grazer Morgenländischen Symposion (2-5 März 1989), Scholz, Bernhard (Hrsg.), Graz, pp. 137-147.
- Rastegar, Nosratollah, 2006, "Herrschaftslegitimation aus der Sicht Firdausīs: Machtergreifung iranischer Könige im Šāhnāme. Prolegomena zu einer historisch-vergleichenden Studie," *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europaea held in Ravenna, 6-11 October 2003. Vol. II: Classical & Contemporary Iranian Studies*, ed. Antonio Panaino and Riccardo Zipoli, Mimesis Milano, pp. 165-188.
- Rastegar, Nosratollah, 2011, "Zum Stellenwert der Frauen in Firdausīs Schahname," *Vorgetragen am 19.09.2007 an der 6th European Conference of Iranian Studies, 18.09.-22 September 2007, Vienna, Austria, Studia Iranica. Cahier 45, Mediaeval and Modern Iranian Studies, Proceedings of the 6th SIE Conference of Iranian Studies, Vienna, 2007, Paris*, pp. 149-165.
- Schmitt, Rüdiger, 1977, "Königtum im Alten Iran," *Saeculum* 28, pp. 384-395.
- Schmitt, Rüdiger, 1989 (Hrsg.), *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden.
- Shahbazi, A. Shapur, 1980, "An Achaemenid Symbol II. Farnah '(God given) Fortune' symbolized," *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, 13, pp. 119-147.

- Shahbazi, A. Shapur, 1983, "Darius' haft kišvar," *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben, Archäologische Mitteilungen aus Iran*, ed. H. Koch, and D. N., MacKenzie, Erg.-Bd. 10, Berlin, pp. 239-246.
- Vullers (Hrsg.), 1877-1884, *Firdusii Liber Regum qui inscribitur Schahname*, ed. J. A. Vullers.
- Wolff, Fritz, 1935, *Glossar zu Firdosis Schahname* (mit Supplementband: Verskonkordanz).

